نگاه

فاطمه موسوی؛ تاریخ پژوه

امان‌الله‌خان، همزاد رضاخان در کشور همسایه

تکاپوی استعمار پیر در افغانستان

کشور افغانستان از دیرباز، بخشی از خاک ایران بود. بعد از قتل نادرشاه افشار توسط عده‌ای از فرماندهان لشکرش در سال ۱۱۲۶ش، احمدخان ابدالی (از خاندان سدوزانی) که از سرداران نادر بود، مقدمات استقلال افغانستان را فراهم کرد و بعد از مدتی هم اعلام استقلال کرد اما دولت ایران به هیچ وجه این استقلال را به رسمیت نشناخت. چند دهه بعد «دوست محمدخان بارَک‌زایی» با استفاده از حمایت استعمارگران انگلیسی، توانست خاندان سدوزایی را ساقط کند و قدرت را به شکل کامل در دست بگیرد. متأسفانه در این دوره، انگلستان توانست با برتری نظامی و دسیسه، ابتدا افغانستان را در دوره ناصرالدین شاه قاجار از ایران جدا و سپس این کشور را مستعمره خود کند. اما مردم افغانستان که نمی‌توانستند اشغال خاک وطن خویش را تحمل کنند، دست به قیام علیه اشغالگران انگلیسی زدند و در فاصله سال‌های ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۰، در ۳ نبرد با اشغالگران انگلیسی جنگیدند. در نتیجه این قیام‌ها، استعمار پیر شکست سنگینی از مردم افغانستان خورد و وادار به پذیرش استقلال افغانستان شد. به‌دنبال این ناکامی، انگلستان سیاست گماشتن حکومت وابسته به‌خود را، در این کشور اجرا کرد و عبدالرحمن خان را بر کرسی قدرت نشاند. عبدالرحمن خان در ابتدا با دادن شعار جهاد با قوای انگلیس، تمامی احساسات ضدانگلیسی را که در کشور وجود داشت، به سمت خود جلب کرد ولی هنگام مذاکره با انگلیسی‌ها، «پیمانِ گندمک» را به‌راحتی پذیرفت و این کشور را از نظر سیاسی، کاملاً تحت‌الحمایه خود ساخت.

انگلیسی‌ها طی دوران حضور نظامی خویش در افغانستان، به خوبی دریافته بودند که فعالیت‌های سیاسی و تخریبی آنها در این کشور، به‌مراتب مؤثرتر از فعالیت‌های نظامی آنهاست و بهتر نتیجه می‌دهد. دوره عبدالرحمن، دوره اوج این نوع فعالیت‌ها بود. یکی از مهم‌ترین نمودهای این سیاست، ایجاد تفرقه بین دو قوم افغان به‌نام پشتون‌ها و تاجیک‌ها بود. عبدالرحمن در سیاست داخلی خود، تنها به قوم پشتون بها می‌داد و حقوق سیاسی و اجتماعی دیگر گروه‌های قومی و زبانی افغانستان را، نادیده می‌گرفت. در پیش گرفتن این سیاست، دو گروه بزرگ جمعیتی افغانستان یعنی پشتون‌ها و تاجیکان را در برابر هم قرار داد. عبدالرحمن در تداوم سیاست پشتون‌گرایی که با تشویق انگلیسی‌ها همراه بود، مصمم به سرکوب قومیت‌های غیرپشتون افغانستان شد. وی در پی این تصمیم، مناطق ترک‌نشین افغانستان را درهم کوبید و سپس به سراغ هزاره‌ها رفت. هزاره‌ها فارسی‌زبان و اکثریت قریب به اتفاق آنها شیعه‌مذهب بودند.

امان‌الله خان، پادشاه پیشین افغانستان

همزمان با اقدامات کمال مصطفی آتاتورک در ترکیه و رضاشاه در ایران، سیاست کشف حجاب در افغانستان هم اجرا شد. البته باید توجه داشت که با وجود تلاش‌های بسیار امثال امان‌الله‌خان حاکم وقت این کشور، به‌دلیل محکم بودن پایه‌های اعتقادی و باورهای عمیق دینی زنان، به غیراز بخش اندکی از آنان، بیشتر بانوان افغان مقاومتی سخت و شدیدی را در برابر غرب‌گرایان از خود نشان دادند

بعد از درگذشت او در سال ۱۲۸۰ش، پسرش حبیب‌الله خان پادشاه شد و او هم برای تثبیت قدرتش در سال ۱۲۸۴ش، با انگلیسی‌ها قراردادی به نام «معاهده خال» منعقد کرد و بسیاری از منافع و منابع افغانستان را، در اختیار آنها گذاشت اما کاری به عقاید دینی مردم نداشت. در سال ۱۳۰۲ش امان‌الله‌خان فرزند سوم حبیب‌الله خان، به جای پدر بر تخت پادشاهی افغانستان نشست. او یک سال بعد به اروپا سفر کرد و بعد از بازگشت از این سفر، به فکر اجرای سیاست برابری زن و مرد افتاد. البته به‌دلیل سنتی بودن فضای فرهنگی کشور افغانستان، موفق به اجرای این سیاست نشد. امان‌الله خان، ۳ سال بعد، مجدداً به اروپا سفر کرد و پس از بازگشت، با جدیت بیشتری دست به اجرای سیاست‌های مدرنیزاسیون زد. از جمله این سیاست‌ها، تأسیس مدارس مشترک دختر و پسر و اجرای قانون رفع حجاب بود. درست همزمان با اقدامات کمال مصطفی آتاتورک در ترکیه و رضاشاه در ایران، سیاست کشف حجاب در افغانستان هم اجرا شد. البته باید توجه داشت که با وجود تلاش‌های بسیار امثال امان‌الله‌خان، به‌دلیل محکم بودن پایه‌های اعتقادی و باورهای عمیق دینی، به غیراز بخش اندکی از زنان، بیشتر بانوان افغان مقاومتی سخت و شدیدی را در برابر غرب‌گرایان از خود نشان دادند؛ مقاومتی که حتی بعد از روی کار آمدن کمونیست‌ها و حمایت آنها از بی‌حجابی و سختگیری نسبت به زنان برقع‌پوش (چادر بانوان افغان)، همچنان و به شکل جدی ادامه داشت.

سیاست انگلیس در افغانستان، این بود که خواه به جنگ و خواه با تجزیه و تقسیم و خواه کنترل توسط حکومت‌های دست‌نشانده، مملکت را به‌صورت ضعیف و مجزا از جهان و متروک و منزوی نگه‌دارد. استقلال سیاسی و ارتباط این کشور را، با دول جهان معدوم کند. از نشر تمدن و فرهنگ جدید جلوگیری کند. ملت را در نفاق و خانه‌جنگی نگه‌دارد. دولت‌ها را طرف تنفر مردم قرار داده و آنها را مجبور به توسل به‌خود کند... مخرب‌ترین سیاست انگلیس در افغانستان، همانا کنترل کشور به واسطه امرای آن بود که آثاری بس مخرب برجای گذاشت.

خرداد ۱۳۱۳، رضاخان در کنار مصطفی کمال آتاتورک، در سفر به ترکیه

مهم نیست که این تپه از آن که باشد!

دست گشاده رضاخان در بذل و بخشش از خاک ایران

گزارش
مریم صادقی‌پری
روزنامه‌نگار

در حافظه تاریخی عموم مردم ایران، از دست‌رفتن تمامیت ارضی ایران در دوره قاجار، به‌دلیل بی‌لیاقتی پادشاهان آن دوره قلمداد می‌شود اما جدا شدن بخشی از خاک و آب ایران در دوره پهلوی آن هم بدون جنگ، به‌صورت گزاره‌ای خنثی باقی مانده است! اینکه کدام بخش‌ها از خاک ایران در دوره پهلوی اول جدا شد، سؤالی است که در این مقال به آن پرداخته می‌شود. پس از کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹، زمینه روی کار آمدن حکومت وابسته و قلدرمآب رضاخان میرپنج ایجاد شد و در ۲۴ آذر ۱۳۰۴، به تغییر پادشاهی و به سلطنت نشستن نامبرده انجامید. او با محکم شدن پایه‌های سلطنتش، به اجرای سیاست‌های دیرپای انگلیس در ایران دست زد. از جمله اقدامات وی، انعقاد قراردادهای حقوقی در تعیین مرز با کشورهای همسایه و تحت‌سلطه انگلستان بود که در ادامه به آن می‌پردازیم. امید آنکه مفید آید.

از دست دادن مناطق سوق‌الجیشی کوه‌های آرارات

یکی از مناطقی که بر سر مالکیت آن، میان ایران و ترکیه اختلاف وجود داشت، منطقه راهبردی قره‌سو بود. با شورش کردها علیه ترکیه، زمینه این اختلاف به‌وجود آمد. ایران برای سرکوب شورش کردهای آرارات، با ترکیه همکاری کامل انجام داد و با عبور قشون ترکیه از خاک ایران موافقت کرد. در پی آن، ترک‌ها مناطق آیوبیگ، شیله، توژیک، سلطان تپه و آرارات کوچک را اشغال کردند و بعد از سرکوب کردها، این مناطق را تخلیه نکردند و در ۲۹ آبان ۱۳۰۹، دولت ترکیه رسماً مدعی مالکیت آن شد! این مناطق، از نقاط بسیار مهم و استراتژیک برای ایران به شمار می‌رفت. چنان‌که سرهنگ ریاض آتاشه، نظامی ایران در پاریس، در نامه‌ای به مقامات سیاسی ایران، در اختیار داشتن کوه‌های آرارات کوچک را باعث تثبیت بیشتر حاکمیت ایران در منازعات دانسته و می‌گوید: «اگر این کوه را از دست بدهیم، نه فقط نقطه راهبردی مهمی را از دست داده‌ایم، بلکه کردها نیز از ما سرخورده می‌شوند و به جلب توجه و مساعدت دیگران روی خواهند آورد...»

سرلشگر ارفع -که عضو هیأت تحدید حدود و حل اختلاف ایران بود- در خاطرات خود، به بی‌توجهی رضاشاه به جدایی کوه‌های آرارات کوچک از خاک ایران چنین اشاره می‌کند: «من عضو هیأت تحدید حدود و حل اختلافات بودم. در این هیأت کسانی چون: محمدعلی فروغی و رشدی آراس شرکت داشتند. یک روز که من و یک سرهنگ ترک سر موضوعی مورد اختلاف، با حرارت بسیار بحث می‌کردیم، رشدی آراس گفت: ما ترک‌ها به‌نظر اعلیحضرت شاهنشاه اطمینان و اعتقاد کامل داریم، سرهنگ ارفع پرونده‌ها و نقشه‌ها را به حضور ایشان ببرد، هرچه فرمودند ما قبول داریم!... من نقشه‌ها و کاغذها را جمع کردم و یک راست به کاخ سلطنتی رفتم و گفتم: عرایضی دارم. چند دقیقه بعد شاهنشاه وارد شدند. درحالی‌که من نقشه‌ها را، روی میز پهن کرده بودم. همین که نقشه‌ها را دیدند، فرمودند: موضوع چیست؟ من شروع کردم به توضیح دادن که فلان تپه چنین است، فلان منطقه چنان است، آن‌جا سخت موردنیاز ماست و از این حرف‌ها. ولی پس از مدتی که با حرارت عرایضی کردم، با کمال تعجب دیدم که اعلیحضرت چیزی نمی‌فرمایند. وقتی سرم را بلند کردم، دیدم شاه با حالت مخصوصی به من نگاه می‌کند، گویی به حرف‌هایم چندان توجهی ندارد و تنها چشم به چشم من دوخته است، تا ببینند من چه می‌گویم! من سکوت کردم. فرمودند: معلوم است منظور مرا نفهمیدی، بگو ببینم این تپه اینجا، از آن تپه که می‌گویی بلندتر نیست؟ عرض کردم: بلی قربان. فرمودند: آن را چرا نمی‌خواهی؟ این یکی را چطور؟ عرض کردم: بلی. فرمودند: منظور این تپه و آن تپه نیست، منظور من این است که دو دستگی و جدایی که بین ایران و ترکیه از چندین صد سال وجود دارد و همیشه به زیان هر دو کشور و به سود دشمنان مشترک ما بوده است، از میان برود، مهم نیست که این تپه از آن که باشد، آنچه مهم است این است که ما با هم دوست باشیم... من شرمنده شدم و کاغذها و نقشه‌ها را جمع کردم و به وزارت خارجه که محل تشکیل هیأت بود، برگشتم. همه منتظر من بودند. تا وارد شدم، پرسیدند: اعلیحضرت چه فرمودند؟ گفتم: فرمودند ما دوست هستیم، این موضوعات در کار نیست، تقسیم کنید این طرف تپه که رو به قطور است، مال ما باشد و آن طرف مال ترک‌ها...!» دولت ایران با واگذاری مناطق مورد درخواست ترکیه موافقت می‌کند، ولی به این شرط که دولت ترکیه نیز مالکیت ایران بر قطور و بارژگه را به رسمیت بشناسد. البته این درخواست ایران بی‌معنا بود! مالکیت ایران بر قطور بارها ثابت شده بود و حتی در کنگره ۱۸۸۵ برلن، مورد تأیید دولت‌های بزرگ جهان قرار گرفته بود. در این میان تنها، این ارتفاعات آرارات بود که از دست رفت!

جدایی دشت ناامید از ایران

از زمان جدایی بخشی از افغانستان از ایران در دوره قاجار، اختلافات مرزی بین دو کشور به‌وجود آمد. در دوره حکومت رضاشاه، وی برای حل این مسئله، کشور ترکیه را به‌عنوان حکم قرار داد و دولت ترکیه ژنرال سپهبد فخرالدین پاشا آلتای، فرمانده ارتش یکم این کشور را به‌عنوان حَکَم مشترک مأمور اجرای آن کرد. در این زمان مناطق مرزی ایران و افغانستان، اوضاع بغرنجی داشت و دلیل آن نیز اقدامات پهلوی‌اول در خلع‌سلاح عشایر بود. به اذعان فتح‌الله پاکروان، والی وقت خراسان و سیستان، در دوران قاجاریه در سرحدات ایران و افغانستان، عشایر مسلح ایرانی و افغانی ساکن بودند. عشایر ایرانی زیرنظر خان‌ها و قدرت‌های محلی، به‌عنوان مرزدار ایران به شمار می‌رفتند. این عشایر در حالی خلع‌سلاح شدند که در مناطق سرحدی، پاسگاه‌های امنیه (ژاندارمری) ایجاد نشده بود و منجر به بی‌دفاعی مناطق مرزی، در برابر یورش‌های عشایر افغانی و تصرف آن مناطق شد. در ۱۳ آذر ۱۳۱۳، عشایر افغان به منطقه زورآباد در شمال مرز ایران و افغانستان یورش برده و ۲۵ روستا را غارت کردند! در این یورش علاوه بر غارت اموال مردم، ۲ هزار نفر از روستاییان ایرانی را به افغانستان بردند، ۱۲ نیروی امنیه را خلع‌سلاح کردند و ۳ نفر را نیز کشتند! در این میان آلتای نه‌تنها تجاوزات عشایر افغانی و حکومت افغانستان را محکوم نکرد، بلکه متصرفات ناشی از تجاوز افغان‌ها را دلیلی بر مالکیت آنها بر مناطق تصرفی دانست. رأی داوری آلتای، به از دست دادن مناطقی از خاک ایران انجامید و در ۲۳ مهر ۱۳۱۴، به توشیح رضاشاه رسید. به موجب این رأی، کوه شمتیغ و چشمه زنگلاب، به افغانستان واگذار شد و منطقه موسی‌آباد (دشت ناامید)، محل سکونت زمستانی عشایر که مالک آن امیرمحمد رضاخان خزیمه بود، بین ۲ کشور تقسیم شد، درحالی‌که ده‌ها کیلومتر دورتر از خط مرزی باختر قرار داشت. نیمه خاوری و با ثمر نمک‌زار و کلاته نظرخان در خاور نیز به مالکیت افغان‌ها درآمد و تنها سندی که برای این کار ارائه شد، رضایت یک ایرانی به استفاده افغان‌ها از دریاچه نمک بود! قریه آسپیران که از آبادی‌های مهم این منطقه بود نیز به افغانستان واگذار شد. آلتای مالکیت دهکده چکاب را -که از آن امیرابراهیم خان شوکت‌الملک خزیمه بود- نادیده گرفت و آن را نیز به افغان‌ها بخشید!

بذل و بخشش‌های رضاشاه در مسئله هیرمند، وضعیت اسفناکی را برای مردم آن مناطق رقم زد. اگر دشت ناامید در اختیار ایران می‌ماند، مردم منطقه می‌توانستند، از منابع آبی آن بهره‌مند شوند. همانطور که در روزگاری، از آن برای کوچ‌نشینی و دامپروری بهره‌می‌بردند. سرکنسول انگلستان در یادداشت‌های سیاسی خود، به وخامت اوضاع مردم در سیستان، در تابستان ۱۳۲۶ش اشاره کرده است: «از زابل گزارشی رسیده مبنی بر اینکه یک ماه است، هیچ آبی از هیرمند به شهر نرسیده و روستاهای اطراف نیز ۳ ماه است، بدون آب مانده‌اند. مردم خشکی‌زده باور ندارند که دلیل آن، عدم‌بارش برف زمستانی است و می‌گویند می‌خواهند وارد افغانستان شده و با توسل به زور، آب را بگشایند...» اسدالله علم نیز در یادداشت‌های روزانه‌اش به تاریخ ۱۲ مرداد ۱۳۵۶، به این مقوله اشارت برده است: «هر وقت در آب مدیترانه غوطه می‌زنم، به یاد روزهایی می‌افتم که فرماندار کل سیستان‌وبلوچستان بودم. در روزهای گرم اردیبهشت و خرداد سیستان، عصرها در هیرمند -که با آبی هزار مترمکعب جاری بود- شنا می‌کردم... ان‌شاءالله که من مرده‌ام و این منظره را نخواهم دید. این بستر خشک و ۳۰۰ هزار جمعیت آواره خواهند شد...».

قرارداد پدر که حتی پسر زیر بار آن نرفت!

پس از جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی، کشور عراق از ۳ ایالت بصره، بغداد و موصل و تحت‌قیمومیت انگلستان تأسیس شد و ۱۲ سال بعد، استقلال سیاسی خود را به‌دست آورد. از همان

رضاخان در آغازین سالیان سلطنت

سیاست رضاخان در خلع‌سلاح عشایر و پذیرش زیاده‌خواهی‌های انگلستان، موجب شد که بخش‌هایی از خاک ایران، طبق قراردادهای تحمیلی و فریب‌کارانه از دست برود. به‌طوری که آثار سوء آن پس از گذشت چند دهه، همچنان بر معیشت مردم ایران، به‌ویژه اهالی آن مناطق باقی است. در ماجرای جنگ ارمنستان و آذربایجان شاهد بودیم که از دست رفتن منطقه مرزی آرارات کوچک، باعث شد تا صادرات ایران از راه زمینی به مناطق مرزی دریای مدیترانه ازجمله ارمنستان و اروپای‌شرقی، دچار اختلال شود...

ابتدای تأسیس دولت عراق، ایران خواستار حل و فصل مناقشات مرزی و به رسمیت شناخته شدن حقوق مسلم خود بر شط‌العرب و تعیین خط تالوگ (خط‌القعر)، به‌عنوان خط مرز آبی ۲ کشور شد. در پی آن وزیر مختار انگلیس در ۲۰ اسفند ۱۳۰۷، طی یادداشتی به وزیر امور خارجه وقت ایران، اعلام کرد که اگر دولت ایران، عراق را به رسمیت بشناسد، این مشکل رفع می‌شود. با وجود به رسمیت شناختن کشور عراق از سوی ایران، هیچ‌گونه اقدامی برای تأمین خواسته ایران صورت نگرفت و به شکایت دولت عراق به جامعه ملل انجامید. به‌دنبال ناتوانی جامعه ملل در حل و فصل اختلافات ایران و عراق، دولت انگلستان برای جلوگیری از نفوذ آلمان‌ها در منطقه، تلاش کرد تا به مناقشات ۲ کشور خاتمه دهد و شورای سلطنتی انگلستان، خط تالوگ را به‌عنوان مرز ۲ کشور در شط‌العرب تعیین کرد اما وزارت دریاداری آن کشور حاکمیت ایران را بر شط‌العرب زیان‌بخش دانست! بر اثر فشار انگلستان، دولت ایران در ۱۳ تیر ۱۳۱۶، عهدنامه مرزی جدیدی با عراق امضا کرد که براساس آن، حقوق مسلم ایران در اروندرود از دست رفت! رضاخان طی معاهده سعدآباد -که ۴ روز بعد میان ۴ کشور ایران، عراق، افغانستان و ترکیه به امضا رسید- مناطق نفتی ایران را به عراق واگذار کرد و حق کشتیرانی در اروندرود به جز ۵ کیلومتر از آب‌های مقابل آبادان تا خط تالوگ را نیز از ایران سلب کرد. درواقع مسیر اروند، به کلی به عراق واگذار شد و مرزهای ایران تا حد سواحل شرقی اروند عقب نشست.

در انجام این عهدنامه، ۲ مسئله حائزاهمیت است. انگلیسی‌ها با وجود اینکه از نظر حقوق بین‌الملل به ضرورت حاکم شدن خط تالوگ بر مرز ایران و عراق در اروندرود اذعان داشتند اما برای حفظ منافع استعماری خود، خواهان حاکمیت مطلق عراق بر اروندرود شدند. مسئله دوم نقض قانون اساسی از سوی رضاشاه و دخالت آشکار وی در این مسئله است. به دستور او دولت و مجلس، مجبور به امضای این عهدنامه شدند. این قرارداد چنان تحقیرآمیز بود که پسر رضاخان هم نتوانست آن را بپذیرد. پس از پیگیری‌های بسیار و البته مناقشه‌های فراوان و چندین ساله با عراق بر سر اتفاقاتی که در اروندرود رخ می‌داد، سرانجام پهلوی دوم با عراق به «قرارداد الجزایر» رسید و خط تالوگ اروندرود، به‌عنوان مرز دو کشور تعیین شد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، صدام این قرارداد را پاره کرد و در پی آن جنگ تحمیلی آغاز شد.

کلام آخر

سیاست رضاخان در خلع سلاح عشایر و پذیرش زیاده‌خواهی‌های انگلستان، موجب شد که بخش‌هایی از خاک ایران، طبق قراردادهای تحمیلی و فریب‌کارانه از دست برود. به‌طوری که آثار سوء آن، پس از گذشت چندین دهه، همچنان بر زندگی و معیشت مردم ایران، به‌ویژه اهالی آن مناطق باقی است. ازجمله در ماجرای جنگ ارمنستان و آذربایجان شاهد بودیم که از دست رفتن منطقه مرزی آرارات کوچک که ایران را به ارمنستان و ترکیه وصل می‌کرد، باعث شد تا صادرات ایران از راه زمینی به مناطق مرزی دریای مدیترانه ازجمله ارمنستان و اروپای شرقی، دچار اختلال شود و دردسرهای زیادی را برای ما به همراه آورد. همچنین در موضوع حقابه ایران در رود هیرمند و مشکلاتی که امروزه سیستان در استفاده از حقابه رود هیرمند و خشک شدن تالاب‌های مربوط به این رود دارد، می‌بینیم که علاوه بر تحمل کم‌آبی و مشکلات معیشتی در بخش کشاورزی و دامداری، با مسئله ریزگردها نیز مواجه شده‌اند. امروزه در بررسی این پدیده‌ها، هرگز نمی‌توان و نباید از پیشینه تاریخی آنها غفلت کرد.

تاریخ تشیع

شهاب دین

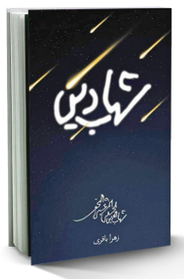

کتاب «شهاب دین» روایت داستانی از زندگی آیت‌الله سید شهاب‌الدین مرعشی‌نجفی به قلم زهرا باقری است که توسط انتشارات شهید کاظمی چاپ و منتشر شده است. آیت‌الله مرعشی در سال ۱۳۱۵ق در نجف به دنیا آمد و «شهاب‌الدین» نام گرفت. پدرش، آیت‌الله سیدشمس‌الدین محمود مرعشی، از فقها و مدرسان علوم اسلامی نجف بود. آیت‌الله مرعشی پس از رحلت «آیت‌الله بروجردی» در سال ۱۳۳۹ (۱۳۸۰قمری) در سن ۲۷ سالگی به‌عنوان مرجع شیعیان برگزیده شد. میلیون‌ها نفر از شیعیان کشورهای مختلف، ازجمله ایران، عراق، لبنان، کویت، احساء و قطیف عربستان، امارات عربی، بحرین، پاکستان، هند و ترکیه و بخشی از کشورهای آفریقایی مانند زنگبار، از ایشان تقلید می‌کردند. ایشان از بسیاری از مراجع تقلید شیعه اجازه اجتهاد گرفتند. برخی از آنها عبارتند از: آیت‌الله آقاضیاء عراقی، آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی، آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری‌یزدی، علامی کرمانشاهی (از شاگردان آخوند خراسانی) و... آیت‌الله مرعشی از شاگردان شیخ عبدالکریم حائری و آقاضیاء عراقی بود و نیز از درس سیدعلی قاضی، سیداحمد کربلایی و میرزا جواد ملکی‌تبریزی بهره‌برد. شهاب‌الدین کتابخانه‌ای را در قم تأسیس کرد که امروزه از لحاظ تعداد و کیفیت نسخه‌های خطی کهن اسلامی، نخستین کتابخانه ایران و سومین کتابخانه جهان اسلام به شمار می‌رود. همچنین او مدرسه‌های مرعشیه، شهابیه، مهدیه و مؤمنیه را در قم تأسیس کرد. نویسنده در این اثر کوشیده با قلمی ساده و به دور از تکلف وقایع مهم زندگی آیت‌الله مرعشی را به تصویر بکشد.

تاریخ جهان

نگاهی از درون و برون به تاریخ و هویت در عربستان سعودی

کتاب «نگاهی از درون و برون به تاریخ و هویت در عربستان سعودی» به قلم یاسر حائری‌قزوینی و با ویراستاری غلامرضا امامی از سوی دفتر نشر فرهنگ اسلامی کتاب منتشر شده است. این کتاب در تلاش است تا ابعاد مختلفی از تاریخ سیاسی و اجتماعی و عربستان سعودی را در عصر حاضر مورد واکاوی خود قرار دهد و به همین خاطر در بخشی از کتاب چالش رویکردهای وهابی موجود در عربستان، به‌ویژه پس از تلاش ملک عبدالعزیز برای شکل دادن به شبه‌دولت‌ملتی مستقل با رویکردهای مدرن و مشکلات هویتی آن بررسی شده است. این کتاب در فصل مقدماتی خود به جغرافیای انسانی عربستان سعودی پرداخته و دول اول و دوم آل سعود را مرور کرده است. نویسنده در ادامه در بخشی با عنوان «گفتمان بن غنام» به بررسی مناسبات سعودی-وهابی در ابتدای شکل‌گیری اتحاد بین آل سعود و محمود عبدالوهاب پرداخته و الگوی تاریخ‌نویسی سعودی در این زمینه را مرور کرده است. بررسی مشکلات و موانع پیش روی شکل‌گیری هویت ملی در عربستان سعودی مسئله دیگری است که این کتاب به آنها توجه نشان داده و به همین منظور نیز نویسنده به‌صورتی تفصیلی در آن درباره جناح‌بندی‌های خانواده حاکم بر عربستان و نیز جریان‌شناسی اسلام‌گرایی در این خاندان به اظهارنظر پرداخته است.

تاریخ پایداری

من یک کلاه سبزم

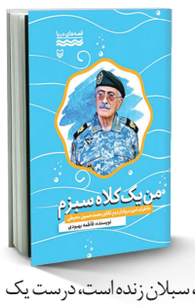

کتاب «من یک کلاه سبزم: خاطرات امیر دریادار دوم تکاور محمدحسین محیطی» نوشته فاطمه بهبودی از مجموعه قصه‌های دریا، خاطرات یکی از اعضای نیروی دریایی ارتش در دوران دفاع‌مقدس را روایت می‌کند. این مجموعه شامل باد سرخ، یک شهر- یک خانه، کلاه یادگاری، سی کشتی- یک فرمانده، سبلان زنده است، درست یک پا روی زمین، خواهرم جوشن، تکاوران خرمشهر، بویه‌های روشن و اقیانوس‌ها چرخ می‌زنند، است که توسط انتشارات سوره مهر چاپ و منتشر شده است. در کتاب «من یک کلاه‌سبزم» نویسنده به شرح مختصر و مفیدی از دوران کودکی و نوجوانی، خاطرات زندگی و جنگ و ایثار و فداکاری‌های یکی از قهرمانان نیروی دریایی، امیر دریادار دوم تکاور محمدحسین محیطی، در ۸ سال دفاع‌مقدس پرداخته و در پایان کتاب تصاویری را که نمایانگر گوشه‌ای از خاطرات دوران خدمت محمدحسین محیطی و روزگار جنگ هستند به نمایش گذاشته است. در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: «ساعت از سه گذشته است. به طرف خرمشهر حرکت می‌کنیم. بعد از یکی دو ساعت راه، از پل خرمشهر می‌گذریم و در فرمانداری پیاده می‌شویم. نیروها مثل مور و ملخ در ساختمان می‌لولند. چند تا از دریافران پشت نفربرهایی که به‌تازگی راه‌اندازی کرده‌اند می‌نشینند و آنها را به حرکت درمی‌آورند. خیابان طالقانی سوت‌وکور است و جز صدای موتور نفربرها صدایی شنیده نمی‌شود؛ درحالی‌که خبر رسیده بود از صبح آتش دشمن سنگین بوده و ظرفیت بیمارستان‌ها از بسیاری زخمی‌ها پر شده است. پشت سر نفربرها راه می‌گیریم. ضرغامی پیاده‌روی سمت راست خیابان طالقانی را جلو می‌رود و من سمت چپ.»